

بررسی روش حاکم نیشابوری در تصحیح روایات فضائل*

یحییٰ الدوخی**

چکیده

حاکم نیشابوری از محدثان و رجالیان بزرگ اهل سنت است که در کتاب‌های خود روایات متعددی را در ارتباط با فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل نموده است. برخی از علمای اهل سنت وی را به تساهل در گردآوری احادیث و بررسی راویان متهم نموده‌اند. بررسی دلایل احتمالی انتساب تساهل به حاکم از قبیل عدم تطابق روایات حاکم با شرایط شیخین؛ تصحیح احادیث ضعیف؛ ذکر فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ دیدگاه وی درباره معاویه؛ و تشیع وی حکایت از آن دارد که دو عامل ذکر فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) و دیدگاه وی نسبت به معاویه موجب شده است تا برخی علمای اهل سنت به رغم پایبندی حاکم نیشابوری به مبانی اهل سنت در جرح و تعدیل راویان، وی را به تساهل و تسامح متهم نمایند. بررسی حدیث غدیر حکایت از آن دارد که اسناد این روایت توسط بزرگان اهل سنت تصحیح و حتی متواتر دانسته شده است، در حالی که نقل این حدیث از سوی حاکم، موجب متهم نمودن وی به تساهل شده است.

واژگان کلیدی: حاکم نیشابوری، جرح و تعدیل، تساهل، شیوه‌های حدیثی، فضائل

اهل بیت (علیهم‌السلام)، حدیث غدیر

* . تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۴/۴.

** . استادیار جامعه المصطفی العالمیه yahya11968@yahoo.com

مقدمه

محدث و حافظ حاکم نیشابوری از بزرگان و چیره‌دستان علم حدیث به شمار می‌رود. او با کتاب «المستدرک علی الصحیحین» مشهور شد. این کتاب شامل تعدادی از روایات فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) مانند حدیث غدیر، حدیث طبر و... است. این محدث به تساهل و تسامح در نقل روایات و تشیع متهم شده است؛ به گونه‌ای که این تهمت در گذشته و امروز بر سر زبان‌هاست و گویا به قاعده‌ای ثابت تبدیل شده است. این مسئله را می‌توان در سخنان ابن تیمیه و شاگردش ذهبی و همچنین ابن کثیر و نووی یافت، اما تا چه حد این تهمت صحت دارد و چرا نباید حاکم را فردی منصف و معتدل به شمار آوریم؟ در حالی که او آگاه از فن حدیث و از بزرگان این علم است. ممکن است دلایل دیگری برای ایراد این تهمت به وی وجود داشته باشد. شاید مهم‌ترین آنها نقل فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و تهمت شیعه بودن اوست. اینها مسائلی است که طی مقایسه‌ای انتقادی به آنها می‌پردازیم. تا حقیقت مطلب را منطقی و منصفانه جویا شویم.

شرح حال حاکم نیشابوری

ابو عبدالله محمدبن عبدالله شافعی، ناقد چیره‌دست و شیخ المحدثین، مشهور به حاکم نیشابوری در سال ۳۲۱ق در نیشابور دیده به جهان گشود. کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر درآورد. مشهورترین آنها *المستدرک علی الصحیحین*، *معرفة علوم الحدیث*، *تاریخ نیشابور* می‌باشد.

خطیب بغدادی درباره وی گفته است: از اهل فضل و دانش و حفظ و... بوده و ثقه می‌باشد (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱۷: ۳/ ۹۴).

ابن کثیر او را این گونه معرفی می‌کند: از اهل دین، امانت‌داری، اتقان، ضبط، زهد و پرهیزگاری بود (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۱۴۰۸: ۱۱/ ۳۵۵).

سبکی می‌گوید: امامی بزرگ و حافظی آگاه بود که بر امامت و بزرگی و برتری ایشان اتفاق نظر وجود دارد (سبکی، طبقات الشافعیه، ۱۴۱۳: ۴/ ۱۵۶).

ابوعلی حافظ نیز می‌گوید: اگر ایشان را ببینی هزار حافظ از رجال حدیث را دیده‌ای (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۷/ ۱۶۷، ۱۷۷).

با تمام این ستایش‌ها و اینکه علمای پس از ایشان بر سر سفره دانش وی نشستند، از تهمت تساهل و تسامح در ارزیابی روایان حدیث در امان نمانده است و امواج تهمت‌ها از هر سو متوجه او گشته است. خطیب بغدادی، ذهبی، سمعانی و ... او را به تشیع و تساهل متهم کرده‌اند (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱۷: ۵/ ۴۷۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۶۳م: ۳/ ۶۰۸؛ سمعانی، الأنساب، ۱۹۸۸م: ۲/ ۳۷۱).

سخن منتقدان و مدعیان تساهل

الف) ابن صلاح: حاکم بر اساس شروط صحیح خیلی روایت دارد، ولی در قضاوت بر احادیث آسان می‌گیرد که سزاوار است درباره ایشان نمره متوسط بدهیم (ابن صلاح، مقدمه ابن الصلاح، بی تا: ۲۴).

ب) نووی: حاکم آسان گیر است همان طور که بارها گفته شده است (نووی، المجموع، ۱۴۰۷: ۶۴/۷).

ج) ابن تیمیه: اهل علم اتفاق دارند که حاکم تساهل و تسامح دارد. در زمینه صحیح شمردن احادیث، و تصحیح ایشان در رتبه پایین تری از ترمذی، دارقطنی و امثال اینها قرار دارد (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، بی تا: ۱/ ۹۷).

هـ) ذهبی: سابق گفته شد که ترمذی و حاکم متساهل هستند (ذهبی، ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعديل، ۱۴۱۰: ۱۷۱-۱۷۲) و گفته شد که در مستدرک خود، زیادی از احادیث ساقط را اعتبار می‌بخشید و صحیح می‌شمرد (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۶۳م: ۳/ ۶۰۸).

و) البانی از معاصران می‌گوید: تساهل حاکم در تصحیح معروف است (البانی، سلسله الأحادیث الصیحه، بی تا: ۱/ ۲۰۰).

دلایل احتمالی در نسبت دادن تساهل به حاکم و بررسی آنها

نسبت دادن تساهل به حاکم را می‌توان از راه بررسی دلایل احتمالی که به این دیدگاه منجر شده، منصفانه بررسی کرد. آیا این دلیل که ایشان احادیث ضعیف را صحیح می‌شمردند است، در ساقط کردن احادیث ایشان کافی است؟ یا اینکه بهانه‌های دیگری پشت این

سخنان پنهان است و احتمالاً آنها دلیل اصلی اتهام ایشان باشند؛ لذا باید این سخنان را طبق موازین علمی بررسی کرد و به نتیجه‌ای درست در این باره دست یافت. پس سزاوار است نسبت به علت‌ها و احتمالات نسبت داده شده به ایشان استقرایی صورت گیرد:

احتمال اول: ایشان احادیثی را ذکر کرده که در صحیحین نبوده و بر اساس ضوابط آنها نمی‌باشد. در متن صحیحین ضوابطی که بخاری و مسلم برای روایات خود ذکر کرده باشند، وجود ندارد، اما افرادی پس از آنها آمده و از باب استقراء و اجتهاد و نه از باب قطع و یقین ضوابطی را ذکر نموده‌اند. پس این ضوابط به گمان نزدیک‌ترند تا به یقین و گمان ما را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. برای نمونه گفته‌اند از شروط بخاری و مسلم در آوردن حدیث در صحیحشان اجماع بر وثاقت راویان تا رسیدن به صحابی است، اما این شرط را حافظ عراقی رد کرده و گفته است: این شرط درست نیست؛ چرا که نسائی گروهی از کسانی را که شیخین یا یکی از ایشان از آنها روایت نقل کرده‌اند، تضعیف نموده است. بلکه نسائی از جمع زیادی از راویان شیخین روایت نقل نمی‌کند و علامه البانی در این زمینه در ذیل حدیثی که از طریق اعرج از ابو هریره آمده که در آن لفظ «ولینشی للنار مکان» آمده، می‌گوید: این شنوذ در این حدیث نمونه‌ای است از ده‌ها حدیث دیگر که بر نادانی بعضی از تازه به دوران رسیدگانی دلالت می‌کند که کورکورانه بر صحیح بخاری تعصب می‌کنند و همان‌طور بر صحیح مسلم و قطع و یقین می‌دانند که هر آنچه در آنها آمده، صحیح است «ر.ک: الکنوی، ظفراً الأمانی، بی‌تا: ۱۲۶؛ سخاوی، فتح المغیث، ۱/ ۱۱۲؛ الألبانی، سلسله الأحادیث الصحیحه، بی‌تا: ۶/ ۳۹).

این همان چیزی است که در سخنان ذهبی دیده می‌شود که می‌گوید: بی‌شک در المستدرک احادیث بسیاری وجود دارد که شرط صحت را ندارند، بلکه احادیث موضوع هستند که مستدرک آنها را ذکر کرده است (البانی، سلسله الأحادیث الصحیحه، بی‌تا: ۱/ ۲۰۰).

پاسخ

بخاری و مسلم در دو کتاب خود اصلاً شرطی برای ذکر روایات ذکر نکرده‌اند. سید احمد بن الصدیق مغربی درباره وجود شرایطی برای بخاری و مسلم سؤال می‌کند و می‌گوید: کجاست شرط بخاری و مسلم که نصاً و به صراحت ذکر شده باشد که حاکم می‌بایست طبق آن عمل بکند و آنچه که در مقدمه مسلم آمده، فقط یک بحث با بخاری در مسئله «عننة» است. پس دیگر شرط‌ها کجایند؟! (غماری، الغمام الرقیق، ۱۴۲۱: ۲۶).

علاوه بر آن، حاکم به این اشکال قبل از مطرح شدن آن پاسخ داده است هنگامی که جمعی از بزرگان اهل علم از ایشان خواستند کتابی جمع‌آوری کند که شامل احادیثی دارای سندهای شبیه به سندهای بخاری و مسلم باشد. وی در اجابت این درخواست چنین نگاشته است: «وَأَنَا أَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى إِخْرَاجِ أَحَادِيثِ رَوَاتِهَا ثِقَاتٍ قَدْ احْتَجَّ بِمِثْلِهَا الشَّيْخَانُ أَوْ أَحَدُهُمَا، وَهَذَا هُوَ شَرْطُ الصَّحِيحِ عِنْدَ كَافَّةِ فَهَاءِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ: أَنْ الزِّيَادَةَ فِي الْأَسَانِيدِ وَالْمَتُونَ مِنَ الثَّقَاتِ مَقْبُولَةٌ، وَاللَّهُ الْمَعِينُ عَلَى مَا قَصَدْتَهُ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بی‌تا: ۳/۱).

عبارت حاکم بسیار روشن و دقیق است و بر عبارت «بمثلهما» (مثل آن) تأکید کرده است؛ بدین معنا که احادیثی که او ذکر کرده مانند احادیثی است که شیخین به آنها احتجاج کرده‌اند. دیگر اینکه حاکم اسنادی را ذکر کرده که شامل روایانی می‌باشد که بخاری ذکر کرده و گاهی چنین نیست بلکه به اینکه راویان ثقه و معتبرند، اکتفا نموده است؛ چرا که وی در ادامه آورده است: بخاری و مسلم هیچ کدام تصریح نکرده‌اند که آنچه از حدیث آوردیم، صحیح و آنچه نیاورده‌ایم، ضعیف است (همان). منظور حاکم از این سخن روشن است؛ چرا که ضرورتی ندارد برای حکم به صحت یک حدیث الزاماً از صحیح بخاری یا مسلم باشد؛ چرا که خود بخاری و مسلم به صراحت بیان کرده‌اند که آنها تمامی احادیث صحیح را جمع نکرده‌اند.

بخاری می‌گوید: در کتاب جامع جز صحیح بیان نکرده‌ام و برخی از احادیث صحیح را برای جلوگیری از طولانی شدن رها کردم (ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، بی‌تا: ۵). مسلم نیز می‌گوید: این کتاب را اخراج کردم و گفتم روایاتش صحیح است و نگفتم که آنچه را ذکر نکرده‌ام، ضعیف است؟ (نووی، شرح صحیح مسلم، ۱۴۰۷: ۱/۲۶).

همچنین سخاوی به روشنی به این مطلب پرداخته و گفته است: آنها (شیخین) تمامی احادیث صحیح را در کتابشان جمع نکرده‌اند، بلکه اگر گفته شود آنان تمامی احادیثی را که بر شرط آنها صحیح است نیز نیاورده‌اند، سخن گزافی نیست (سخاوی، فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث، ۱۴۰۳: ۱/۴۶).

پس آنها جامع تمام روایات صحیح یا تمام روایاتی که بر اساس شرط آنها صحیح است، نیستند. پس قید «بمثلهما» که حاکم ذکر کرده به روایانی اشاره دارد که ذکر کرده ثقه هستند و از حیث رتبه همانند روایانی است که بخاری و مسلم از آنها روایت نقل کرده‌اند.

این همان است که حافظ عراقی را واداشت که بر ابن الصلاح، ابن دقیق العید و ذهبی ایراد بگیرد. که گفته‌اند: ایشان بر اساس شروط شیخین روایت نقل نمی‌کنند (ابن حجر عسقلانی، النکت علی ابن الصلاح، بی‌تا: ۱/ ۳۱۹).

حافظ عراقی می‌گوید: ایراد آنها نسبت به حاکم به جا نیست؛ چراکه هنگامی که گفته: «مثل آنها» یعنی مثل روایانش از حیث رتبه نه اینکه خود آنهاست یا احتمال دارد مثل آن احادیث است و وقتی مثل این احادیث می‌شود که روایانش یکی باشند (سیوطی، تدرب الراوی، بی‌تا: ۱/ ۱۲۷).

این سخن تعارضی با سخن ابن حجر که نسبت به شیخ خود، عراقی، اعتراض کرده است، ندارد که اعلام کرده است: رفتار حاکم یکی از احتمالاتی را که شیخ ما عراقی ذکر کرده است، تقویت می‌کند. اگر حدیثی آورده که هر دو یا یکی از آنها از روایان آن نقل حدیث کرده باشند، می‌گوید بر شرط شیخین یا یکی از آنها صحیح است و اگر هیچ یک از ایشان از بعضی از روایان حدیث نقل حدیث نکرده باشد، می‌گوید: صحیح السند است و بس (ابن حجر عسقلانی، النکت علی ابن الصلاح، بی‌تا: ۱/ ۳۲۰).

در پاسخ آن، چه بگوییم که مراد حاکم آن است که مانند بخاری از ثقات نقل می‌کند یا اینکه بگوییم طبق شروط بخاری روایت می‌کند، نتیجه یکی است و آن اینکه شرط حاکم این است که سند روایت باید متصل و مشتمل بر روایان ثقه و خالی از هر گونه مشکل و ضعف باشد و این به معنای صحت حدیث است. این نکته حائز اهمیت است که مسلم و بخاری تمام احادیث صحیح را جمع نکرده‌اند و تمام شروط آن را نیز جمع نکرده‌اند. همان‌گونه که از سخاوی ذکر شد.

از اینجاست که سخن «ابو سعد مالینی» باطل می‌شود که می‌گوید هیچ حدیثی در مستدرک ندیده است که بر شرط شیخین باشد. ذهبی به شدت گفته وی را رد کرده و گفته است: وی حق گفتن این سخنان را ندارد؛ چرا که این بزرگ‌نمایی و افراط است، چون در مستدرک احادیث بسیاری هست که بر شرط شیخین یا یکی از آنهاست (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۷/ ۱۷۵).

برخی دلیل سخنان مالینی را حسد عنوان کرده و گفته‌اند: سخن «ابو سعد مالینی» سخنی از قرین حاکم است. آنچه میان معاصران و هم‌کفوآن از منازعه و اختلاف روی می‌دهد،

ایشان را به این سخن واداشت. اما اگر آنچه را گفته به درستی فهمیده، باید گفت که او نادان بوده و بویی از صحیح به مشامش نرسیده است (حاکم نیشابوری، مقدمه کتاب المستدرک، تحقیق عبدالسلام غلوش، ۱۱۹).

بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که بگوییم: نمی‌توانیم حاکم یا شیخ ایشان دارقطنی یا ابن حبان را سرزنش کنیم که در کتاب‌های خود احادیث صحیحی را آورده باشند که در صحیحین نباشد و نباید به این جهت در زمره اهل تساهل واقع شوند. همچنین ایرادهایی مانند ایراد ذهبی در تلخیص مستدرک و... مبنی بر اینکه ایشان از کسانی نقل کرده که بخاری از ایشان نقل نکرده، از حاکم برداشته می‌شود. پس این احتمال پذیرفتنی نیست و تهمت تساهل و تسامح از ایشان ساقط می‌شود و چیزی جز فرضیه‌ای نامقبول نیست.

احتمال دوم: صحیح شمردن احادیث ضعیف

این ادعا را در سخنان ابن تیمیه و شاگردش ذهبی، ابن صلاح و زیلعی می‌بینیم و گویا اتفاق نظر دارند که به این دلیل حاکم متساهل است. اما تا چه حد این سخنان به واقعیت نزدیک است و دیدگاه مشترک آنان تا چه حد منطبق با واقع است؟ سزاوار است برخی از این سخنان مورد بررسی، تأمل و ارزیابی قرار گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: چه بسا حاکم احادیثی را صحیح می‌داند که موضوع و بی‌اساس است (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، بی تا: ۲۲ / ۴۲۶).

ذهبی می‌گوید: در مستدرک او فراوان دیده می‌شود که احادیثی را که ساقط است، صحیح می‌شمارد (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۶۳ م: ۳ / ۶۰۸).

حافظ ابن صلاح می‌گوید: گستره صحیح شمردن او گسترده است و او در قضاوت در آن متساهل است (ابن صلاح، مقدمه ابن الصلاح، ۱۱).

زیلعی می‌گوید: حاکم به تساهل و تصحیح احادیث ضعیف و حتی موضوع مشهور است (زیلعی، نصب الرایه، ۱۹۹۵ م: ۱ / ۴۸۴).

از این سخنان چنین دریافت می‌شود که حاکم احادیث موضوع و ضعیف را صحیح شمرده و حکم به صحت آنها داده است.

پاسخ

برای دستیابی به صحت این تهمت باید کمی به عقب و آنچه درباره تصحیحات حاکم گفته شده، برگردیم و ببینیم آیا حاکم محل اعتماد حفاظ و محدثین بوده است یا خیر؟ بنابراین با قاطعیت می‌گوییم: حاکم شیخ محدثین است و صاحب امتیاز در این فن می‌باشد و دیگران بر سر سفره او استفاده می‌کنند؛ چرا که وی امامی است که بسیاری او را به این اوصافی از جمله اهل دین و امانت‌داری، اهل ضبط، سلامت از هر گونه ضعف و بی‌پروایی، امام اهل حدیث و ... ستوده‌اند است.

استاد او، دارقطنی، با او مناظره کرد و او را پذیرفت و همین بس که ابوعلی حافظ او را با هزار مرد اهل حدیث برابر می‌دانست (سبکی، طبقات السبکی، ۱۴۱۳: ۴/ ۱۶۰).

دیگران از حاکم در نظریه‌هایش و روش‌هایی جدیدی که پدید آورده بود، پیروی و تقلید کرده‌اند. نظریه‌ها و روش‌هایی که در نتیجه آن بیش از هزار اثر نگاشته شده است؛ از جمله المستدرک، المدخل الی معرفه المستدرک، تاریخ نیشابور، أمالی، ضعفاء، علل و معجم الشیوخ، معرفه علوم حدیث، فضائل فاطمه (علیها السلام) مقتل امام حسین (علیه السلام) و

خلاصه کلام را از ذهبی نقل می‌کنیم: ایشان دریایی از دریاهای علم است که تضعیف و تخریب و جرح و تعدیل کرده است (ذهبی، سیر علام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۷/ ۱۷۱؛ ابن کثیر، بدایه و نهایه، ۱۴۰۸: ۱۱/ ۳۵۵؛ ابن خلکان، فیات الاعیان، ۴/ ۲۸۱).

این حکایت حاکم نیشابوری در فن حدیث است. پس غیر منطقی است که زود قضاوت کنیم و احادیثی را که صحیح شمرده و نقل کرده، ساقط کنیم.

اکنون نگاهی به نظر برخی علما در ارزیابی قضاوت‌های حاکم بر احادیث بیفکنیم. نمونه‌هایی از این نظریه‌ها به شرح ذیل است:

۱. ذهبی در موقظه در سخنی پیرامون راوی ثقه چنین گفته است: اگر حدیث یک راوی در صحیحین آورده شود، بدین علت ثقه به شمار می‌رود و اگر کسی مثل ترمذی و ابن خزیمه وی را تصحیح کرده باشد، خوب خواهد بود و اگر مثل دارقطنی و حاکم او را تصحیح کرده باشند، حداقل حدیث وی حسن خواهد بود (ذهبی، الموقظه فی علم مصطلح الحدیث، ۱۴۱۲: ۷۸). پس کمترین رتبه راوی که حاکم برایش تخریب و تصحیح کرده «حسن الحدیث» است.

اما ذهبی طبق آنچه گذشت، حاکم را مورد انتقاد قرار داده و برخی احادیث او را از درجه اعتبار ساقط کرده است که این تناقضی آشکار است.

۲. شنقیطی، صحیح و حسن بودن احادیث حاکم را تأیید می‌کند و معتقد است احادیث حاکم حتی اگر بر فرض جدلی، تساهلی در آن باشد، نمی‌شود تمام احادیثی را که وی تصحیح نموده رد کرد. وی می‌گوید: «چه بسا تصحیحی برای حاکم باشد که از حیث صحت مطابق واقع است» (شنقیطی، اضاء البیان، ۱۴۱۵: ۴/۳۱۵) و از آنجا که نووی نسبت تساهل را به حاکم رد می‌کند و می‌گوید: هیچ تساهلی در تصحیح حدیث انس (حدیث طیر) نیست. به این دلیل نووی هیچ دلیلی بر تساهل حاکم در این حدیث بیان نمی‌کند و ایرادی بر روایانش نمی‌گیرد، بلکه تصحیح ایشان را مطابق واقع می‌داند (همان).

پس چه بسا تصحیحات حاکم مطابق واقع بوده و باید آنها را مورد پذیرش قرار داد و نباید آنها را ساقط کرد یا ضعیف و موضوع شمرد.

۳. ابن صلاح در نقد محمد بن یعقوب بن اخرم که می‌گوید: بسیار کم است از احادیث صحیحی که بخاری و مسلم نیاورده‌اند، می‌گوید: حاکم بسیاری از احادیث صحیح را در مستدرک آورده که در صحیحین نیست؛ گرچه برخی از آنها تأمل برانگیز است. اما باز هم احادیث صحیح او کم نیستند (ابن صلاح، مقدمه ابن الصلاح، بی تا: ۲۳).

پس ابن الصلاح در اینجا مسلم می‌داند که حاکم احادیث زیادی را در مستدرک بر صحیحین طبق شرط آنها دارد؛ گرچه تعداد کمی از آنها از نظر ابن صلاح محل تأمل است. اما به ابن صلاح می‌گوییم: شاید این اندک احادیثی که شما می‌گویید، از متابعات و شواهدی است که حاکم نقل می‌کند و هدف از نقل این احادیث تقویت احادیث صحیح است. نه اینکه جداگانه مورد قبول ایشان واقع شده‌اند یا آنها را به دلیل اضافه‌ای که در آنها آمده است، آورده است؛ چرا که وی بر اسانید و طرق احادیث آگاه است؛ لذا در این قضیه بر حاکم ایرادی نیست، به ویژه که وی بر طرق، مضامین و دلالات احادیث آگاه است.

۴. معلمی سخن کوثری را که به این سخن ابن حجر را تمسک کرده که حاکم در اواخر عمرش دچار تغییر و غفلت گشته، رد می‌کند و می‌گوید: سخن کوثری که می‌گوید حاکم خلط آشکاری کرده، سخنی گزاف است؛ چرا که حاکم هیچ خلطی نداشته است (معلمی، التنکیل، ۱۴۰۶: ۲/۶۸۹).

هم‌چنین گفته است: با تمام اینها هیچ خللی در روایت حاکم رخ نداده است؛ چرا که ایشان از منابع متقن نقل می‌کرد و اشکال فقط در حکم و قضاوت ایشان رخ داده است؛ چه ایشان هر حدیث را در مستدرک آن‌گونه که شنیده، نقل می‌کند و این به اندازه‌ای است که مورد ثقه و اعتماد باشد (همان، ۲/ ۵۳۶).

این سخن معلمی دال بر آن است که حاکم نیشابوری از منابع معتبر و متقن نقل می‌کند و هیچ اشتباهی در آنچه نقل می‌کند، وجود ندارد و در روایاتش نیز خللی نیست و این قدر متیقنی است که می‌توان به آن اعتماد کرد. دیگر اینکه معلمی در سخنان خود حاکم را این‌گونه وصف می‌کند: پیشوا و امامی است که سخنش در زمینه جرح و تعدیل مورد قبول است (همان). اما حکم‌هایی که معلمی آنها را رد می‌کند و آنها را دارای خلل می‌داند، قضیه‌ای آسان است؛ زیرا حاکم با علم و شناخت سخن می‌گوید و به اعتراف ذهبی، ابن کثیر و دیگران وی از دریا‌های علم، از اهل امانت و اتقان و ضبط و ورع و امام اهل حدیث است.

احتمال سوم: ذکر فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و نقل روایات آن

خطیب بغدادی می‌گوید: ابن البیع به تشیع گرایش داشته است. ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اموی در نیشابور که بزرگوار، صالح، فاضل و عالم بود، به من گفت: حاکم ابو عبدالله احادیثی را جمع‌آوری کرد که ادعا کرد که طبق شرط بخاری و مسلم از صحاح است و باید در صحیحین می‌آوردند، ولی نیاوردند. از جمله حدیث «طیر» و احادیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و اصحاب حدیث بر این احادیث اعتراض کرده، به این سخنانش اعتنایی نکردند و کار او را اشتباه دانستند (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱۷: ۵/ ۴۳۵).

پس نقل حدیث «طیر» و «من کنت مولاه»، دلیل واضحی بر تساهل حاکم است، اما حقیقت همان‌گونه که در ادامه می‌آید، این است که این احادیث صحیح است نه ضعیف.

احتمال چهارم: اجتناب از نقل فضائل معاویه

حاکم از نقل فضائل معاویه اجتناب می‌کرد تا حدی که منبری را که بر آن نقل حدیث می‌کرد، شکستند و او را از نقل حدیث منع کردند و ممنوع الحدیث شد. اگر او به فضائل معاویه اقرار می‌کرد، این ممنوعیت می‌توانست از او برداشته شود، اما او ابا داشت که حتی یک سخن از فضائل معاویه را به زبان آورد و به این سبب مورد سرزنش برخی محدثین قرار گرفت.

ذهبی از ابن طاهر چگونگی امتناع حاکم از نقل فضائل معاویه را این چنین توصیف می‌کند: ابن طاهر گفت: در باطن بر تشیع بسیار متعصب بود و تسنن را در تقدیم خلفا در خلافت اظهار می‌کرد. در انحراف معاویه غلو داشت و این را علناً آشکار می‌کرد و از آن پشیمان نبود. از ابو عبدالرحمن سلمی شنیدم که گفت: بر حاکم در حالی که در خانه‌اش بود، وارد شدم. او نمی‌توانست به مسجد برود، چرا که منبرش را شکسته و از بیرون آمدن از منزل منعش کرده بودند. به او گفتم: ای کاش بیرون می‌آمدی و از فضائل این مرد (معاویه) یک حدیث نقل می‌کردی و از این مخمصه نجات می‌یافتی. ایشان جواب دادند: دلم به من اجازه نمی‌دهد، دلم به من اجازه نمی‌دهد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۷/ ۱۷۵). ذهبی با ابن طاهر در این نظر مخالف بود، اما رافضی بودن حاکم را قبول نمی‌کرد؛ چرا که شیخین را تعظیم می‌کرد؛ بنابراین، از نظر ذهبی حاکم شیعه است نه رافضی و کاش مستدرک را نمی‌نگاشت و دلیل اصلی معاویه است!! (ذهبی، تذکره الحفاظ، بی تا: ۱/ ۱۰۴۵).

ابن تیمیه نیز در این باره گفته است: حاکم منسوب به تشیع است و از ایشان درخواست شد در فضل معاویه حدیث روایت کند، گفت: دلم به من اجازه نمی‌دهد، دلم به من اجازه نمی‌دهد. برای همین ایشان را کتک زدند، ولی این کار را نکرد و او در چهل حدیث احادیثی را که ضعیف بوده و حتی احادیثی را که از نظر بزرگان حدیث موضوع است، روایت می‌کند؛ مانند حدیث جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین (ابن تیمیه، منهج السنه، ۱۴۰۶: ۷/ ۳۷۳).

ابن تیمیه مثل همیشه هرگاه حدیثی در فضائل علی (علیه السلام) بیاید، حکم به ضعیف و موضوع بودن آن می‌کند یا به بهانه اجماع یا اینکه ائمه حدیث این حدیث را ضعیف شمرده‌اند. یا اینکه این حدیث نزد اهل علم و معرفت از موضوعات دروغین است (ابن تیمیه این سخنان را درباره حدیث طیر آورده است؛ حدیثی که حاکم و بزرگانی از اهل سنت آن را صحیح شمرده‌اند (همان). ابن تیمیه این گونه به خودش اجازه می‌دهد الفاظی را بدون هیچ دلیل به زبان آورد. او را می‌بینیم که بدون دلیل علمی محکم سخن می‌گوید؛ مثلاً بدون اینکه طرق حدیث را نقل کند یا شواهد و قرائن را بیان کند حکم می‌کند؛ از این رو، وی به خلط، توهم، عدم دقت در نقل و قضاوت بسیار مورد اتهام قرار گرفت. نمونه آن سخن او ذیل حدیث «أحب أسمائکم الی الله...» است که البانی او را نقد کرده، می‌گوید: این از اوهام ابن تیمیه است؛ چرا که ایشان از روی حفظ می‌نویسد و خیلی کم است که وقت تدوین به یک کتابی مراجعه بکند (البانی، إرواء الغلیل، ۱۴۰۵: ۴/ ۴۰۹).

بنابراین طبق این فرضیه و این متن‌ها باید گفت قلب حاکم به او اجازه سخن از فضائل معاویه را نمی‌دهد و سب آن آشکار است که ایشان بر سنت پیامبر ﷺ و دقائق و تفصیل آن واقف است و اینکه پیامبر ﷺ معاویه را در بیش از یکجا مذمت کرده است؛ به نظر حاکم حق این است که بدی‌های معاویه باید ذکر شود نه فضائل او. نسائی نیز قبل از او گرفتار این محنت شد و مورد ضرب و شتم واقع شد که به مرگ او انجامید؛ چرا که ایشان فضائلی برای معاویه نقل نمی‌کرد و تصریح کرد که چگونه از فضائل معاویه بگویند و درباره او جز «لا اشبع الله بطنه» چیزی نشنیده است (محمد بن عقیل، العتب الجمیل، ۴۰). در واقع، این سخن نفرین پیامبر ﷺ بر معاویه بود و عجیب این است که برخی آن را فضیلتی برای معاویه نقل کرده‌اند (همان). به این دلیل نیز نسائی به تشیع متهم شد؛ زیرا فضائل معاویه را نقل نمی‌کرد و درباره فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) کتابی نگاشت. ذهبی می‌گوید: «در او کمی تشیع است و از دشمنان امام علی (علیه السلام) مثل معاویه و عمر انحراف دارد و خدا از او بگذرد» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۰: ۱۴ / ۱۳۳).

پس حاکم اگر به خواسته برخی‌ها تن می‌داد و از سلطه بنی‌امیه دفاع می‌کرد می‌توانست از این محنت خلاصی یابد. اما هر چیزی بهایی دارد.

اگر او فضائل را نقل نمی‌کرد و در مقابل، فضائلی از معاویه نقل می‌کرد، قضیه بر عکس می‌شد و از متشددین و دقیق‌ترین‌ها در نقل حدیث شناخته می‌شد که باید محکم بر احادیث او چنگ می‌زدیم. و برخی نیز در حق او چنین نمی‌گفتند که او در نقل حدیث یک رافضی خبیث است (طاهر مقدسی، تاریخ السلام، ۲۸ / ۳۱). چرا که آنها خوب می‌دانند که حاکم کیست؟ اما چه آسان است گفتن الفاظی مانند رافضی خبیث یا ادعای شیعه بودن و به تعبیر علامه عسکری، این یک کشتن معنوی راویان و محدثین است که گاهی یک راوی که بر خلاف مصلحت مدرسه خلفاء روایت نقل می‌کند، کشته می‌شود (عسکری، معالم المدرستین، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۵۹).

این حقیقتی کتمان‌ناپذیر و تأمل‌برانگیز است. معیار نقل فضائل علی و اهل بیت (علیهم السلام) و بدگویی از معاویه است که اگر یک راوی یا محدث از این دو خصلت جدا باشد، معتبر و مقبول الحدیث است.

احتمال پنجم: تشیع حاکم

تهمت شیعه و رافضی بودن یکی از دلایل اتهام ایشان به تساهل بود. این احتمال را می‌توان در تصریح سخاوی در فتح‌المغیث دید؛ آنجا که درباره کتاب مستدرک سخن به میان آورده پس از ذکر ادعای تساهل ایشان گفته است: او چندین حدیث موضوع را در آن آورده و آنها را صحیح شمرده است؛ لذا حاکم به سبب تعصبی که دارد، به تشیع متهم است (سخاوی، فتح‌المغیث، ۱۴۰۳: ۱/۳۵). پس تساهل او از نظر سخاوی به دلیل تعصب او به تشیع است که باعث شده برخی احادیث موضوع را وارد کتابش کرده است.

آیا ادعای تشیع حاکم درست است؟

سخنان علمای اهل سنت درباره تشیع حاکم نزدیک به هم است. خطیب بغدادی می‌گوید: به شیعه تمایل دارد. سمعانی می‌گوید: در ایشان تشیعی وجود داشت. ابن جوزی می‌گوید: در ظاهر شیعه بوده است. ابن تیمیه می‌گوید: به شیعه منسوب بوده است و... (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱۷: ۵/۴۷۳، سمعانی، الأنساب، ۱۹۸۸م: ۲/۳۷۱، ابن جوزی، المنتظم، ۱۳۵۸: ۸/۵۸۳). لازم است در مقام پاسخ به تعریف شیعه نزد اهل سنت پرداخت.

تعریف شیعه نزد محدثان اهل سنت

شاید بتوان معنای شیعی و مراد از آن به‌ویژه در علم جرح و تعدیل را از سخن علمای اهل سنت فهمید. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: تشیع در عرف متقدمین اعتقاد به افضلیت علی (علیه السلام) بر عثمان و همراه با مقدم شمردن شیخین و افضلیت آنان است (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۱۹۸۴: ۱/۸۱). پس بنا به نظر ابن حجر صرف مقدم شمردن حضرت علی (علیه السلام) بر عثمان در فضیلت همراه با اعتقاد به افضلیت شیخین بر ایشان و اعتقاد به امامت‌شان نشانه تشیع است.

۱۰۳ همچنین ذهبی می‌گوید: شیعه اهل غلو (غالی) در زمان سلف و در عرف آنها کسی است که درباره عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و... ایرادی داشته باشد (ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱۹۶۳م: ۱/۶).

پس همین که درباره عثمان، طلحه و معاویه کسی حرفی بزند، شیعه اهل غلو (غالی) به شمار می‌رود. ابن عبد ربه اندلسی می‌گوید: شیعه... کسانی‌اند که علی را از عثمان افضل می‌دانند، در حالی که از ابوبکر و عمر تبعیت می‌کنند (ابن عبد ربه، العقد الفرید، ۱۴۰۴: ۲/۲۴۵).

حاکم منصف است نه شیعی

هنگامی که این تعریفها را ارزیابی می‌کنیم و با آنچه حاکم نگاشته، بررسی کرده و مطابقت دهیم به‌ویژه با سخن او در کتاب *معرفه علوم الحدیث* در مبحث تقسیم طبقات صحابه در نوع هفتم که می‌گوید: اول اینها قومی‌اند که در مکه اسلام آورده مانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی و غیر اینها (رضی الله عنهم) (حاکم نیشابوری، *معرفه علوم الحدیث*، ۱۳۹۷: ۲۲). می‌بینیم حاکم خلفای سه‌گانه را بر علی (علیه السلام) مقدم می‌شمارد و این قرینه واضحی برای شناخت اعتقاد اوست.

همچنین در تبویب *مستدرک علی الصحیحین* می‌بینیم که طبق روش اهل سنت در ترتیب صحابه و ذکر فضائل آنها عمل کرده است. مثلاً می‌گوید: ذکر مناقب حواری رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و پسر عمه‌اش زبیر بن عوام ... و ذکر مناقب طلحه بن عبیدالله تیمی (رضی الله عنه) و ذکر مناقب مغیره بن شعبه (رضی الله عنه) (حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ۳/ ۳۵۹ و ۳۶۸ و ۴۷). روشن است که این ترتیب و ذکر مناقب در نزد محدثین شیعه معروف نیست. همان‌طور اگر کسی به کتاب‌های دیگر حاکم رجوع کند، همین قضیه را آشکار می‌یابد. همچنین مشایخ و اساتیدی که حاکم از آنها علم آموخته و زیر نظر آنها تربیت شده، همه از بزرگان اهل سنت و از اشاعره می‌باشند مثل شیخ ابو بکر اسحاق ضبی و ابو بکر بن فورک و ابو سهل الصعلوکی و امثال اینها که همنشین آنها بود و با ایشان درباره اصول ادیان مباحثه می‌کرد تا آنجا که ابن عساکر وی را از جمله اشعریان می‌داند (حاکم نیشابوری، مقدمه کتاب *معرفه علوم الحدیث*، ۱۳۹۷: ۷).

بنابراین باید گفت حاکم علی (علیه السلام) را صرفاً از لحاظ علم و فضل مقدم کرده است نه در خلافت. سبکی در طبقات این فرضیه را تأیید کرده و می‌گوید: با هر آنچه به سبب نقل حدیث طبر در *مستدرک* نسبت به حاکم در دلم بود، تأمل کردم، دیدم که هیچ ارتباطی به شیعه بودن او ندارد. خدا در جانم گذاشت که این مرد بیش از آنچه شرعاً مطلوب است نسبت به علی (علیه السلام) تمایل دارد. ولی این میل به حدی نیست که از قدر ابوبکر، عمر و عثمان بکاهد؛ لذا او علی را افضل از شیخین نمی‌داند، بلکه بعید می‌دانم که افضل از عثمان هم بداند؛ چرا که من در کتاب *چهل حدیث* او دیده‌ام که بابتی را آورده در برتری ابوبکر، عمر و عثمان و آنها را جدای از دیگر

صحابه آورده و در مستدرک یاد عثمان را بر علی مقدم کرده است. احادیث دیگری را که دلالت بر فضل عثمان می‌کند ذکر کرده است و فضائل طلحه، زبیر، عبدالله بن عمرو بن العاص را ذکر می‌کند. من ترجیح می‌دهم که به لطف خدا، ایشان در محبت که به بدعت منجر شود، افراط ندارد (سبکی، طبقات الشافعیه، ۱۴۱۳: ۴/۱۶۷).

خلاصه سخن سبکی این است که حاکم تمایل به تشیع دارد؛ بدین معنا که وی بعضی از فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) را نقل می‌کند و این به معنای تشیع وی نیست.

حق این است که حاکم در بعضی از قضاوت‌هایش نسبت به بعضی از احادیثی که در مورد فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت می‌کند، منصف بوده و بعضی از آنها را طبق ضوابط شیخین صحیح شمرده است و درباره فضائل معاویه چیزی نمی‌گوید. اما آنچه درباره شیعه بودن حاکم از قول خطیب، ابن تیمیه، ذهبی و ... گذشت، به نظر می‌رسد بدین سبب باشد که احادیث صحیح او را باطل کنند؛ چرا که شیعه به آنها احتجاج می‌کند. این همان نکته‌ای است که آقا بزرگ تهرانی به آن اشاره کرده است: «گفته می‌شود ابن تیمیه به شیعه بودن ایشان قطع کرده است و جمعی از اعلام احتمال داده‌اند که متهم کردن حاکم به سبب ابطال احادیثی است که در مستدرک و غیر آن آورده و شیعه به آن احتجاج می‌کند و از این طریق به عقاید اهل سنت ضربه می‌زند و این بعید نیست (آقا بزرگ، الذریعه، ۱۴۰۳: ۲/۱۹۹).

بر آنچه که آقا بزرگ تهرانی فرموده، اضافه می‌کنیم: تهمت تشیع به حاکم وی را در دایره اهل بدعت داخل می‌کند؛ چارچوبی که ذهبی نظریه‌اش را طبق آن مطرح می‌کند و بدعت را به دو قسم تقسیم کرده است: یکی بدعت صغری مثل غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو که این بدعت موجب سقوط اعتبار شخص نمی‌گردد و دیگری بدعت کبری مثل رفض کامل و غلو در آن (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۶۳م: ۵/۱).

۱۰۵

ذهبی با اینکه بر آن است که می‌توان حدیث اهل بدعت صغری را قبول کرد - چرا که در تابعین و تابع تابعین کسانی هستند که در دایره این بدعت قرار می‌گیرند و اگر حدیث آنها را رد کند، احادیث نبوی زیادی را از دست می‌دهد - اما در عمل می‌بینیم که بعضی از احادیث، روایانش متهم به غلو در تشیع شده‌اند و از اعتبار ساقط شده‌اند.

چنان که در سخن ذهبی در ترجمه سالم بن ابی حفصه کوفی می‌یابیم که درباره او می‌گوید: «شیعی لا یحتج به» (ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۱/ ۲۲۰؛ ذهبی، الکاشف، ۱۴۱۳: ۴۲۲ / ۱).

ابن حجر درباره‌اش می‌گوید: «صدوق در حدیث است، ولی شیعه غالی است» (ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۱۴۱۵: ۱/ ۳۳۴). با اینکه سالم بن ابی حفصه از راویانی است که بخاری در *الادب المفرد* از او روایت کرده و ترمذی نیز از او روایت نقل می‌کند.

حدیث غدیر به روایت حاکم نیشابوری

بعد از آنچه گذشت، یک نمونه تطبیقی از احادیثی را که حاکم در مستدرک خود روایت کرده بررسی می‌کنیم که به سبب ذکر و تصحیح آن و دیگر احادیث فضائل متهم به تشیع و تسامح شده است.

حدیث غدیر که بر حاکم به سبب صحیح شمردن آن ایراد گرفته‌اند (ر.ک: ابن کثیر، البدایه و نهایه، ۱۴۰۸: ۱۱/ ۴۰۹). شاید بدین علت باشد که از سوی استادان و مشایخ او از جمله ابن حزم و ابن تیمیه مطرح شده است؛ چرا که ابن حزم می‌گوید: و اما «من کنت مولاه فعلی مولاه» از طریق ثقات اصلاً صحیح نمی‌باشد (ابن تیمیه، منهج السنه، ۱۴۰۶: ۷/ ۳۲۰). ابن تیمیه هم می‌گوید: «حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه» در صحاح نیست، اما اهل علم آن را روایت کرده‌اند و بر سر صحیح بودنش بین مردم نزاع افتاده است. این بخش از حدیث «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» به اتفاق اهل معرفه در حدیث دروغ است (همان، ۷/ ۳۱۹).

نص حدیث غدیر

حاکم به سند خود از زید بن أرقم چنین روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر ﷺ از حجة الوداع برگشت و در غدیر خم اطراق کرد، دستور داد جایی مهیا کنند. جایی ترتیب داده شده و جارو کشیده شد. سپس گفت: نزدیک است که من دعوت حق را لبیک بگویم، من در میان شما دو چیز گرانسنگ به جا گذاشتم که یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا و خاندان من. پس بنگرید چگونه بعد از من با آنها رفتار می‌کنید؛ زیرا آنها از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند. سپس فرمود: خداوند عز و جل مولای من است و من

مولای هر مؤمنی. سپس دست علی (رضی الله عنه) را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. ای خدا هر که علی را دوست بدارد، دوست بدار و هر که با علی دشمنی کند، دشمنی بکن. حاکم بعد از ذکر حدیث می‌گوید: این حدیث بر اساس شروط شیخین صحیح می‌باشد، ولی تمام حدیث را استخراج نکرده‌اند (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بی‌تا: ۳/ ۱۰۹). حاکم نیشابوری این حدیث را از طریق بریده اسلمی نیز صحیح دانسته است. (همان، ۳/ ۱۱۰).

بررسی حدیث و بیان حقیقت

آیا آنچه خطیب بغدادی، ابن حزم و ابن تیمیه نسبت به این حدیث گفته‌اند، طبق ضوابط علمی علم الحدیث درست است؟ در نتیجه آیا می‌توان به حاکم و غیر حاکم که این حدیث را صحیح شمرده‌اند، نسبت تساهل در نقل داد؟ یا اینکه علمای اهل سنت بر صحیح بودن، بلکه متواتر بودن این حدیث اجماع دارند و در نتیجه نمی‌توان به آنچه گفته شد، ملتزم بود؟ آیا حاکم متساهل است یا اینکه معتدل، منصف و مصیب واقع است؟

مشهورترین حفاظ این حدیث را نقل کرده‌اند. نقل این حدیث از سوی مشهورترین علما در قرن‌های مختلف از جمله احمد بن حنبل، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، ابویعلی موصلی، طبری، ابن حبان، الدار قطنی، حاکم نیشابوری، ابن عبدالبر، خطیب بغدادی، ابو نعیم اصفهانی، بیهقی، بغوی، ابن عساکر، ضیاء مقدسی صاحب مختاره، ذهبی، ابن حجر عسقلانی، سیوطی و ابن حجر مکی به تعداد جالب توجه‌ای رسیده است. (امینی، الغدیر، ۱۹۷۷م: ۱/ ۴۱-۱۴۴).

گواهی علما به زیادی طرق این حدیث

اما طرق حدیث غدیر قابل شمارش نمی‌باشد؛ به طوری که علمای اهل سنت به طرق فراوان این حدیث تصریح کرده و زیادی طرق آن برخی از آنان را به تعجب انداخته است. در این زمینه سخنان بعضی از آنها را ذکر می‌شود:

ذهبی می‌گوید: طرق حدیث را در یک جلد از ابن جریر دیدم که از زیادی طرق آن متعجب شدم (ذهبی، تذکره الحفاظ، بی‌تا: ۲/ ۷۱۳). هم‌چنین در شرح حال طبری آورده است: طرق حدیث غدیر را در چهار جزء جمع‌آوری کرده است که بعضی از آن را دیده‌ام و فراوانی روایت این حدیث مرا شگفت زده کرده است که قطع به وقوع آن کردم» (ذهبی، سیر

اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۴/ ۲۷۷). نیز می‌گوید: عباس بن عقده به جمع طرق این حدیث اهتمام ورزیده و آن را از حدیث هفتاد صحابی یا بیشتر استخراج کرده است و برای آن یک کتاب جداگانه اختصاص داده است (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۹۸۴م: ۷/ ۲۹۷).

همچنین می‌گوید: «... و اما حدیث «من كنت مولا» طرق خوبی دارد که به صورت مجزا آورده‌ام» (ذهبی، تذکره الحفاظ، بی‌تا: ۳/ ۱۰۴۲-۱۰۴۳).

ابن کثیر دمشقی در ترجمه طبری گفته است: کتابی برای ایشان دیدم که در آن احادیث غدیر خم را در دو جلد قطور جمع آوری کرده است (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۱۴۰۸: ۱۱/ ۱۶۷).

ابن حجر عسقلانی می‌گوید ترمذی و نسائی حدیث «من كنت مولاه فعلی مولا» را اخراج کرده‌اند. طرق این حدیث فراوان است و ابن عقده همه آنها را در یک کتاب جداگانه آورده است و خیلی از سندهای این حدیث صحیح و حسن می‌باشد (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، بی‌تا: ۷/ ۶۱).

از این رو، علامه امینی در *الغدیر بعضی* از این طرق را نقل می‌کند که می‌گوید: «احمد بن حنبل این حدیث را از چهل طریق نقل می‌کند و ابن جریر طبری از هفتاد و اندی طریق، ابن عقده از صد و پنج طریق، ابوسعید سجستانی از صد و بیست طریق، ابو بکر جعابی از صد و بیست و پنج طریق. در تعلیق «هدایة العقول» از امیر محمد یمنی که یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم است، می‌گوید برای آن صد و پنجاه طریق است» (امینی، *الغدیر*، ۱۹۷۷م: ۱/ ۴۱-۱۴۴).

نمونه‌هایی از طرق حدیث و قائلان به صحت آنها

در اینجا برای نمونه به پنج طریق همراه با تصحیح آنها اکتفا می‌شود.

۱۰۸. ۱. طریق علی علیه السلام

ابن حجر عسقلانی این طریق را تصحیح کرده است. وی در *مطالب العالیه* آورده است: ابواسحاق گفته است ابو عامر عقدی از کثیر بن زید از محمد بن عمر بن علی از پدرش از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم کنار درخت حاضر شد. سپس در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، بیرون آمد، سپس فرمود: آیا گواهی نمی‌دهید که خدای سبحان پروردگار و رب شماست؟ گفتند: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گواه نمی‌دهید که خدا و

رسولش از نفس شما بر خودتان سزاوارتر است؟ و خدا و رسولش سرپرست شما هستند؟ گفتند: آری، سپس فرمود: هر که خدا و رسولش مولای او هستند، این علی علیه السلام مولای اوست. چیزهایی در میان شما باقی گذاشتم که اگر به آنها تمسک کنید، گمراه نخواهید شد. کتاب خدا که یک طرفش به دست ایشان است و یک طرف آن به دست شماست و خویشاوندان و اهل بیت من.

سپس گفت: «این سند صحیح است» (ابن حجر العسقلانی، المطالب العالیه، ۱۶ / ۱۴۲).

۲. طریق ابی الطفیل

هیثمی و البانی این طریق را تصحیح کرده‌اند. احمد بن حنبل با سند خود از ابی الطفیل نقل کرده است: علی (رضی الله عنه) مردم را در رحبه جمع کرد. سپس فرمود: هر شخص مسلمانی را به خدا قسم می‌دهم که اگر سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر شنید، از جایش برخیزد. سپس سی نفر از بین مردم ایستادند و ابونعیم گفت: مردمان زیادی برخاستند و شهادت دادند که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و به مردم فرمود: آیا می‌دانید که من نسبت به مؤمنین از نفس آنها سزاوارترم؟ گفتند: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم این مولای اوست. ای خدا هر که این را دوست بدارد، دوست بدار و هر که با ایشان دشمنی کند، دشمنی بکن. گفت: بیرون آمدم در حالی که در درونم خیلی راضی نبودم. در این حال با زید بن ارقم برخورد کردم. به او گفتم: من از علی (رضی الله عنه) شنیدم که این چنین می‌گفت. گفت: چه چیزی را می‌خواهی انکار کنی؟ من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان شنیدم (أحمد بن حنبل، المسند، ۱۴۱۵: ۴ / ۳۷۰).

هیثمی در مجمع الزوائد می‌گوید: بزاز و احمد این را روایت کرده‌اند و راویان آن راویان صحیح هستند به جزء فطر بن خلیفه که آن هم ثقه است (هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۸: ۹ / ۱۳۰). البانی در سلسله الاحادیث الصحیحه می‌گوید: «احمد و ابن حبان در صحیح خود آن را اخراج کرده‌اند و هم‌چنین ابن ابی عاصم، طبرانی و ضیاء در المختاره. و اسناد آن طبق شروط بخاری صحیح است (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، بی تا: ۴ / ۱۳۱). ترمذی نیز در السنن حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است و در پایان گفته است: «این حدیث حسن صحیح است» (ترمذی، سنن الترمذی، ۱۴۰۳: ۵ / ۶۳۳ ح ۳۷۱۳). البانی نیز آن را صحیح شمرده و گفته است: «ترمذی آن را اخراج کرده و گفته که حدیث

حسن صحیح است و من می‌گویم: اسنادش طبق شروط شیخین صحیح می‌باشد (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، بی‌تا: ۴ / ۳۳۱-۳۳۲).

۳. طریق سعد بن ابی وقاص

البانی این طریق را تصحیح کرده است. ابن ماجه در سنن خود از سعد بن ابی وقاص چنین روایت کرده است: معاویه برای بعضی از سفرهای حجش آمده بود و سعد نزد ایشان رفت و سخن درباره علی (علیه السلام) شد که معاویه به علی بدگویی کرد. سعد عصبانی شد و گفت: این را درباره این مرد می‌گویم. من از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» (ابن ماجه، سنن ابن ماجه، بی‌تا: ۱ / ۴۵) البانی ذیل این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح است (همان).

۴. طریق براء بن عازب

البانی این طریق را تصحیح کرده است. ابن ماجه در سنن خود از براء بن عازب روایت کرده است که او گفته است. همراه پیامبر ﷺ در سفر حجی بودیم که در وسط راه اتراق کرده ندا فرمود که نماز جماعت است. سپس دست علی (علیه السلام) را بالا برد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا من نسبت به هر مؤمنی از خود وی سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: هر که من مولا و سرپرست او هستم، این ولی و سرپرست اوست. ای خدا هر که این را دوست بدارد، دوست بدار و هر که با ایشان دشمنی بکند، دشمنی بکن. البانی ذیل این حدیث گفته است که این حدیث صحیح است (همان، ۴ / ۱۷۵۰).

۵. طریق ریاح بن الحرث

هیثمی و البانی این طریق را تصحیح کرده‌اند. احمد بن حنبل به سند خود از ریاح بن الحرث روایت کرده است: جمعی در رحبه نزد علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: سلام بر شما ای مولای ما. فرمود: چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند: از پیامبر ﷺ در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست». ریاح گفت: وقتی رفتند، دنبال آنها رفتم و پرسیدم: آنها چه کسانی هستند؟ گفتند:

جمعی از انصار هستند که ابو ایوب انصاری یکی از آنهاست (احمد بن حنبل، المسند، ۱۴۱۵: ۱۷/۳۶، ح ۲۳۴۵۳).

هیثمی در مجمع الزوائد گفته است: «رجال احمد همه ثقات هستند» (هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۸: ۹/۱۰۴) البانی ذیل حدیث می‌گوید: این سند خوبی است و رجالش ثقه هستند (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه، بی تا: ۴/۳۴۰).

تواتر حدیث غدیر

برخی از دانشمندان بر تواتر حدیث غدیر تصریح کرده‌اند که در ذیل مورد اشاره قرار می‌گیرد. ذهبی می‌گوید: حدیث در بالاترین مراتب صحت است و از جمله احادیث متواتر می‌باشد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۸/۳۳۵).

ابن حجر هیثمی می‌گوید: حدیث صحیحی است که هیچ شکی در آن نیست و عده‌ای آن را نقل کرده‌اند مانند ترمذی، نسائی و احمد، و طرق آن خیلی زیاد است. علاوه بر آن شانزده صحابی آن را روایت کرده‌اند ... و قول کسانی که درباره صحیح بودن آن تردید کرده‌اند هیچ اعتباری ندارد (ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ۱۳۸۵: ۱/۱۰۶-۱۰۷). ابن کثیر دمشقی می‌گوید: شیخ حافظ ابو عبدالله ذهبی آورده است: حدیثی متواتر است. یقین دارم که رسول الله ﷺ آن را فرموده است (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ۱۴۰۸: ۵/۲۳۳). ضیاء الدین مقبلی می‌گوید: اگر این معلوم نبود دیگر چه چیزی از دین معلوم است (امینی، الغدیر، ۱۹۷۷م: ۱/۳۱۴) و اشاره می‌کند که این حدیث در بالاترین رتبه‌های صحت می‌باشد و روشنی آن همانند خورشید در میانه روز آشکار است.

۱۱۱ دکتر سعد بن عبدالله الحمید، استاد دانشگاه ملک سعود در ریاض می‌گوید: حدیث «من كنت مولاة فعلی مولاة» حدیث صحیحی است، بلکه متواتر می‌باشد. درست نیست که حاکم درباره این حدیث مورد نقد واقع بشود، بلکه بایستی خود منتقد و معترض مورد نقد و اعتراض واقع شود. اگر کسی می‌خواهد آن را مطالعه کند، بنگرد به تحریج شیخ ناصر الدین البانی (سعد بن عبدالله الحمید، مناهج المحدثین، ۸۸۷).

بنابراین باید گفت: این حدیث در نهایت صحت و اعتبار است؛ چرا که افزون بر زیادی طرق و زیادی کسانی که آن را اخراج کرده‌اند و کسانی که قائل به تواتر آن شده‌اند، عده زیادی از علما به صحیح بودن آن شهادت داده‌اند؛ در نتیجه نمی‌توان به دلیل قضاوت حاکم نیشابوری نسبت به صحیح بودن این حدیث، او را جزء متساهلین به شمار آورد؛ بلکه وی از اهل خبره در نقل احادیث و حکم بر صحت یا ضعف آنهاست.

نتیجه

۱. حاکم نیشابوری یکی از محدثان بزرگ اهل سنت و یکی از متخصصان در فن حدیث‌شناسی است و رتبه‌اش در حدیث‌شناسی نه تنها از همتایان‌اش کمتر نیست، بلکه می‌توان او را از جهت رتبه علمی به دلیل نقدی که در مستدرک آورده، از بقیه برتر دانست.

۲. ادعای تساهل حاکم نیشابوری در نقل احادیث ضعیف و تصحیح آنها، کاملاً باطل است.

۳. منشأ تهمت ایشان به تساهل در نقل احادیث بی‌شک نقل فضائل اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و دیدگاه وی نسبت به معاویه است.

۴. ادعای تشیع حاکم ادعایی بی‌اساس و واهی است، ایشان یکی از پیروان اهل سنت است. که راه و روش او بر اساس قواعد و اصول مکتب اهل سنت است تنها اشکال او آوردن روایات فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) و قضاوت منصفانه و معتدل بر اساس معیارهای معتبر علمی درباره آنهاست.

۵. قضاوت‌های حاکم نسبت به برخی از احادیث مربوط به مذهب تشیع مانند حدیث غدیر؛ کاملاً صحیح و سخنش حق و صواب است باید همان گونه که ذهبی تصریح کرده، به قضاوت ایشان اطمینان قلبی داشت (ذهبی، ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعديل، ۱۷۱-۱۷۲). به علاوه، دیگران نیز در تصحیح این گونه احادیث با ایشان هم عقیده‌اند. این دلیلی است بر برائت حاکم از اتهام برخی مدعیان؛ زیرا دلیلی ندارد تا هر نسبتی را که به هر کسی داده شود، باور کنیم؛ چرا که ممکن است برخی مغرضانه و برای رسیدن به اهداف خود به او نسبتی بدهند.

۶. گزاف نیست اگر بگوییم: عامل اصلی انتساب محدثان به متساهل یا متشدد عامل اعتقادی است.

فهرست منابع

۱. ابن تیمیة، أحمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، تحقیق عبد الرحمن بن محمد عاصمی، مكتبة ابن تیمیة، چاپ دوم.
۲. ابن تیمیة، أحمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة، تحقیق محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، ۱۴۰۶هـ.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الملوك والأئم، بیروت: دار صادر، ۱۳۵۸هـ.
۴. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، النکت علی کتاب ابن الصلاح، تحقیق ربیع مدخلی، ریاض: دار الراية، چاپ دوم.
۵. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، تقریب التهذیب، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۱۵هـ.
۶. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، ۱۹۸۴م.
۷. ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة، چاپ دوم.
۸. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، مصر: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.
۹. ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن، علوم الحدیث (مقدمة ابن الصلاح)، تحقیق صلاح محمد عویضة، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۰. ابن عبد ربه، أحمد بن محمد، العقد الفريد، تحقیق مفید محمد قمیحة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴هـ.
۱۱. ابن کثیر، إسماعیل بن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ.
۱۲. احمد بن محمد ابن حنبل، المسند، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۵.
۱۳. ألبانی، محمد ناصر الدین، إرواء الغلیل، بیروت: المكتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۵هـ.

۱۴. ألبانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الأحاديث الصحيحة، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع.
۱۵. أمینی، عبد الحسین، الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۹۷۷م.
۱۶. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الى تصانیف الشیعة، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ هـ.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر، ۱۴۰۳ق.
۱۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، همراه با تعلیقه های ذهبی در تخلص، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: دار المعرفة، چاپ دوم.
۱۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، معرفة علوم الحدیث، تحقیق سید معظم حسین، بیروت: دارالآفاق، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷هـ.
۲۰. خطیب بغدادی، أحمد بن علی بن ثابت، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷هـ.
۲۱. ذهبی، محمد بن أحمد، الکاشف فی معرفة من له روایة فی الکتب الستة، تحقیق محمد عوامة، جده: دار القبلة للثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۳هـ.
۲۲. ذهبی، محمد بن أحمد، الموقظة فی علم مصطلح الحدیث، تحقیق عبد الفتاح أبو غدة، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ.
۲۳. ذهبی، محمد بن أحمد، تأریخ الإسلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷هـ.
۲۴. ذهبی، محمد بن أحمد، تذکرة الحفاظ، تصحیح عبد الرحمن بن یخی معلمی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. ذهبی، محمد بن أحمد، ذکر من يعتمد قوله فی الجرح والتعدیل، تحقیق عبد الفتاح أبو غدة، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامیة، ۱۴۱۰ هـ.
۲۶. ذهبی، محمد بن أحمد، سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعيب الأرناؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱۴۱۳هـ.

۲۷. ذهبی، محمد بن أحمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت: دار المعرفة، ۱۹۶۳م.
۲۸. زیلعی، عبدالله بن یوسف، نصب الرایة لأحادیث الهدایة، القاهرة: دار الحدیث، ۱۹۹۵م.
۲۹. سبکی، عبد الوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الکبری، تحقیق محمود محمد طنحی، دار هجر للطباعة والنشر، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ.
۳۰. سخاوی، محمد بن عبد الرحمن، فتح المغیث شرح ألفیة الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ هـ.
۳۱. سمعانی، عبد الکریم بن محمد، الأنساب، تحقیق عبد الله عمر البارودی، لبنان: دار الجنان، ۱۹۸۸م.
۳۲. سیوطی، جلال الدین الفضل عبدالرحمن ابن بکر بن محمد، تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی، بی جا: دار الکتب الحدیث، بی تا.
۳۳. شنفیطی، محمد امین، أضواء البیان، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.
۳۴. صفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک، الوافی بالوفیات، تحقیق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ هـ.
۳۵. عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، بیروت: مؤسسة النعمان للطباعة، ۱۴۱۰ هـ.
۳۶. علوی، محمد بن عقیل، العتب الجمیل علی أهل الجرح والتعدیل، تحقیق صالح وردانی، الهدف للإعلام والنشر.
۳۷. غماری، أحمد بن الصدیق، در الغمام الرقیق، تحقیق عبد الله تلیدی، ۱۴۲۱ هـ.
۳۸. قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۳۹. الکنوی، أبو الحسنات، محمد عبد الحی، ظفر الأمانی فی مختصر الجرجانی، تحقیق تقی الدین ندوی، دبی: الجامعة الإسلامية.

۴۰. معلمی، عبد الرحمن بن یحیی، التنکیل بما فی تأنیب الکوثری من الأباطیل، تحقیق محمد ناصر الدین الألبانی و...، المکتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ.

۴۱. نووی، محیی الدین بن شرف، شرح صحیح مسلم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ

۴۲. هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العملیه، ۱۴۰۸.